

هیولاشناس

جلد یکم

هیولاشناس

نوشتۀ

ریک یانسی

برگردان

مهنام عبادی



سرآغاز

ژوئن ۲۰۰۷

رئیس شرکت مردی ریزنقش با گونه‌هایی گلگون و چشمانی گودافتاده بود. پیشانی برآمده‌اش با انبوه موهای کُرکی و سفید احاطه شده بود که البته با نزدیک‌تر شدن به پشت سرش کم‌پشت‌تر می‌شد. رشته‌های نامرتبی از توده‌ی موهایش بیرون زده بود که مثل امواج دریا به طرف جزیره‌ی تقریباً صورتی و کچل فرق سرش حرکت می‌کرد. سریع و محکم دست می‌داد، البته نه بیش از اندازه سریع و محکم: به گرفتن دست افرادی که آرتروز داشتند، عادت کرده بود. گفت: «ممنون که اومدین.» دستم را رها کرد، انگشتان کلفتش را دور آرنجم گره زد و من را در طول راهروی متروک به سمت دفترش راهنمایی کرد.

پرسیدم: «ملت کجا هستن؟»

گفت: «رفتن برای صرف صبحانه.»

دفترش در انتهای سالن عمومی واقع بود، اتاقی به هم ریخته و تنگ که بیشتر فضایش را میزی ماهونی اشغال کرده بود. پایه‌ی جلویی میز